

خوانشی دو باره بر "چه باید کرد"

احسان صفار

1386/2/29

به پیش، نشریه دانشجویی دانشگاه تهران

<http://bepishmag.blogfa.com>

مقدمه

در هنگامه‌ای که میان سوسیالیست‌های ایرانی، گرایش‌های متفاوتی به وجود آمده است و به تبع پیشرفت جنبش، تضادها، انحرافات و گرایش‌های مختلف، آشکارتر می‌گردند و گروه‌های مختلف تحت لوای نام مارکسیسم، لنینیسم، سوسیالیسم و حمایت از طبقه کارگر، راهکارهای متفاوتی را در پیش گرفته‌اند (و البته بعضی از این گروه‌ها، به اعتقاد این‌جانب، بایستی غیرمارکسیست، غیر سوسیالیست و غیرچپ خوانده شوند) و به نظر می‌رسد که سه خط عمده زیر را دنبال می‌کنند:

اتکاء به طبقه کارگر و پی‌گرفتن سوسیالیسم علمی و توجه به هم‌آمیزی بعد نظری (ذهنی) و عینی زندگی طبقه کارگر و رابطه دیالکتیکی میان این دو.

تبلیغ مبارزه گروهی، جمعی و تمام‌خلقی بر علیه استبداد و شرایط موجود که نهایتاً به نفي مبارزه طبقاتی و تبلیغ آشتی بورژوازی و لیبرالیسم با پرولتاریا و کمونیسم منتهی می‌گردد.

تبدیل شدن به سکتاریست‌هایی جدا از طبقه و تبلیغ نقش حزب و روشنفکر (این تبلیغ در باطن وجود دارد و ظاهر حفظ می‌شود) نه به عنوان قسمت آگاه و پیشروی طبقه که نهایتاً در بدنه جنبش قرار می‌گیرد و به رهبری و هدایت آن می‌پردازد که به عنوان ترمی بلانکیستی (در خوش‌بینانه‌ترین حالت) که طبقه را (باز هم در خوش‌بینانه‌ترین حالت) ابزاری برای نیل به اهداف خویش می‌پندارند.

در چنین هنگامه‌ای به نظر می‌رسد باز خوانی پروژه نوشته شده‌ی «لنین» بزرگ، «چه باید کرد؟»، بایستی مجدداً در دستور کار قرار گیرد. آن‌جا که «ولادمیر ایلیچ» و هم‌زمانش، به نوعی، با همین وضعیت امروز دست به گریبان بوده‌اند و وی راست‌آیینی و خط درست را نشان داد.

شبهت «چه باید کرد؟» دیروز و «چه باید کرد؟» امروز، بسیار قابل توجه است. شرایط تقریباً همان است با این تفاوت که «اکونومیست»‌های کتاب خوانده آن‌روز به گروه سوم تقریباً کم مطالعه و خالی از بار ایدئولوژیک امروز (از آن جهت که هر دو گروه تنها به یک جنبه از مارکسیسم چسبیدند) و «برنشتاین»‌های دیروز به گروه دوم امروز تبدیل شده‌اند.

آری، «همه چیز تاریخ به آگاهانه‌ترین وجهی دو بار پیش می‌آید. بار اول به صورت تراژدی بزرگ و بار دوم به صورت کمدی فلاکت‌بار».

چه باید کرد؟

کتاب «چه باید کرد؟» که به نوعی معروفترین و شناخته‌شده‌ترین نوشته‌ترین پس از «دولت و انقلاب» و «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» می‌باشد، کتابی است که در سال 1902 در نتیجه طرح‌هایی به وجود آمد که نویسنده‌ی آن در دوران تبعید آماده کرده بود. این کتاب که ابتدا قرار بود حاوی طرح تشکیلات حزب مارکسیستی طبقه کارگر (آنچه بعدها حزب تراز نوین خوانده شد) و روش این حزب نسبت به طبقه و کل جامعه باشد، ضمن برخورد لنین به یکی از حادثترین مسائل آن زمان، یعنی مبارزه با دیدگاه‌های «اکونومیستی» (به زبان ساده، اقتصادگرایی) و «رویزیونیستی» (به زبان ساده، تجدیدنظرطلبی) که در میان سوسیال دمکرات‌ها رواج یافته بود، تغییر محتوا یافت و نهایتاً به شکل «چه باید کرد؟» امروز به دست ما رسید.

این کتاب که به نوعی مظهر اهمیتی است که لنین بزرگ برای نقش حزب در آگاهی طبقه کارگر قائل بود، به ابزاری برای مبارزه با «اکونومیسم» و «اتونومیک» (نظریه جنبش خودبخودی توده‌ها) تبدیل شد.

لنین، خود در «چه باید کرد؟»، طرح اولیه‌ی کتابش را به سه خطمشی عمده مربوط می‌داند: اول، مسئله خصلت و مضمون تبلیغات سیاسی. دوم، مسئله وظایف تشکیلاتی و سوم، مسئله بنیان‌گذاری تشکیلات مبارزه در سرتاسر روسیه. اما همان‌گونه که خود وی نیز اشاره می‌کند، به علت درگیری با مسئله‌ی اقتصادگرایی، ابتدا مجبور به نقد اکونومیسم، سیاست «تردیونیونی» (به زبان ساده، اتحادیه‌ای) و موضوع آزادی انتقاد که از جانب این گروه‌ها مطرح می‌شد، گردید و سپس به سراغ مسئله اصلی و تقریباً همیشگی خود رفت.

لنین در «چه باید کرد؟» ابتدا به بررسی مسئله چگونگی انشقاق در میان سوسیال دمکرات‌ها می‌پردازد و آن را ناشی از نظریه‌ی برنشتاین و آموزش‌های هر روزه‌ی جهان سرمایه در باب مسئله آشتی طبقاتی می‌داند. از منظر لنین، نظریه‌ی برنشتاین، به انکار ضرورت سوسیالیسم از نقطه نظر ماتریالیسم تاریخی، انکار تضادهای فزاینده جهان سرمایه، نفی اصل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و همزیستی مسالمت‌آمیز، یعنی نفی مبارزه طبقاتی، منجر گردیده بود.

وی در باب مسئله «آزادی انتقاد» که از مسائل روز سوسیال دمکراسی بود، با توضیح و تفسیر و البته با پیش‌فرض گرفتن دانش اعضاء به انتقادهای مارکسیسم به آزادی‌های بورژوازی، اعلام می‌داشت که: «آزادی، کلمه بزرگی است ولی در سایه آزادی صنایع، یغماگرایانه‌ترین جنگ‌ها را به راه انداختند و در سایه آزادی کار، زحمت‌کشان را چپاول نمودند. استعمال امروزی واژه آزادی انتقاد نیز به همین‌گونه، قلب حقیقت را در خود نهفته دارد».

او سپس مستقیماً به «رابوچیہ دلو» (ارگان اکونومیست‌ها) می‌تازد. کنه مطالب «رابوچیہ دلو» در این جمله نهفته بود که: «اصولاً، به نظر ما، گفتگو درباره مونتانیار و ژیروندن در صفوف سوسیال دمکراسی یک مقایسه عجیب است. مونتانیار و ژیروندن، ... دو شیوه مختلف یا دو جریان فکری متفاوت نبوده‌اند بلکه طبقاتی متفاوت، از یک طرف بورژوازی متوسط و از طرف دیگر کارگران و خرده‌بورژوازی، بودند. ولی در جنبش سوسیالیستی کنونی تضاد منافع طبقاتی وجود ندارد. این جنبش با تمام تنوعات خویش از منافع پرولتاریا و مبارزه طبقاتی وی در راه آزادی سیاسی و اقتصادی پیروی می‌نماید». به طور خلاصه «رابوچیہ دلو» در راه کشاندن سوسیال دمکراسی به منجلاّب تجدید نظرطلبی و مصالحه طبقاتی، ادعای دروغ و خلاف واقع حمایت همه گروه‌ها از مبارزه طبقاتی را مطرح می‌نمود تا پیروان واقعی سوسیالیسم علمی را نیز با خود همراه کند. در حالی که خطی که آنان پیش گرفته بودند به راهی جز تبدیل سوسیال دمکرات‌ها به منتقدی آرام برای بورژوازی، نمی‌رفت.

در یکی از معدود مواردی که منشویسم آینده (که خود بعدها به راهی مشابه اکونومیست‌ها و برنشتاینی‌ها رفت) و بلشویسم آینده (به مارکسیسم و سوسیالیسم علمی تا زمان مرگ لنین بزرگ وفادار ماند) هم‌صدا شده بودند، لنین اعلام نمود که برنشتاینیسم و اکونومیسم در شکل نهایی خویش دارای منافع یکسان بوده و جز تهی کردن مارکسیسم از معنای واقعی و انقلابی خویش، هدفی ندارند.

در ادامه، لنین در مورد شیوه مبارزه با اکونومیست‌ها بر سه نکته تاکید می‌نماید: اول، فعالیت نظری جهت تبلیغ ایده درست مارکسیسم، دوم، مبارزه فعال با انتقاد علنی اکونومیست‌ها و سوم مبارزه علنی در بدنه سوسیال دموکراسی با تجدید نظر طلبان.

همانطور که از مطالب فوق مشخص می‌گردد، لنین بر اهمیت مبارزه نظری و افزایش بار تئوریک جنبش تاکید فراوانی دارد تا آنجا که با بررسی و نقد تجربه جنبش سوسیالیستی به جمله‌ای از مارکس اشاره می‌نماید. این جمله کنه اهمیت لنین برای نظریه را مشخص می‌سازد. مارکس نوشته بود: «اگر واقعا متحد شدن را لازم دیدید، به خاطر برآوردن موضع عملی جنبش قرار دادهایی ببندید ولی پرنسیب فروشی را روا ندارید و گذشت نظری نکنید».

او دلایل خود در مورد اهمیت نظریه را این گونه برمی‌شمارد که: اول، سوسیال دموکراسی هنوز نتوانسته با سایر جریان‌های سیاسی که ممکن است جنبش را به راست منحرف سازند، تصفیه حساب کند، دوم، جنبه بین‌المللی سوسیال دموکراسی و سوم، نقش حساس و تاریخی سوسیال دموکراسی روس (با مفهوم دو دلیل آخر در سایر نوشته‌های لنین بسیار برخورد کرده‌ایم). وی در ادامه با فکت‌هایی از انگلس، دلایل خود را واضح‌تر و کامل‌تر می‌نماید.

در قسمتی دیگر از «چه باید کرد؟» به انتقادهای لنین به تز جنبش خود به خودی برمی‌خوریم. او با حمله به اقتصادگرایی نشان می‌دهد که چگونه تمرکز بر خواست‌های محدود «تردونیونی» و خواست‌های صرفا معیشتی کارگران، سوسیال دموکراسی را از هدف بزرگتر و عالی‌تر دور می‌سازد طبقه‌ی کارگر را از دستیابی به این آگاهی که مبارزه‌ی سیاسی است که می‌تواند او را به رهایی کامل برساند، محروم خواهد کرد.

در بخش‌های پایانی «چه باید کرد؟»، لنین به مسئله سازمان طبقه کارگر و چگونگی تبلیغ، ترویج و نظریه‌پردازی سازمان انقلابیون حرفه‌ای می‌پردازد. در تمام این بخش لنین ضمن برشمردن کلیه امتیازات و نیازمندی‌های سازمان‌یابی بر نکته‌ای تاکید می‌کند که بسیاری از رفقا آن را به دست فراموشی سپرده‌اند. او بر اهمیت حضور در میان تمام اقشار جامعه و ارتباط هر روزه و گسترده با زحمت‌کشان و فواید آن می‌پردازد و سازمان انقلابیون حرفه‌ای را که تبلیغ می‌نماید از تبدیل شدن به سکت مضر و جدا از طبقه و جامعه برحذر می‌دارد.

در ارتباط با سازمان انقلابیون، لنین به ذکر مشخصات، مختصات و کارکردهای این سازمان پرداخته و در هر مرحله با نقد و اشاره به معایب پرداختن به یک جنبه از مارکسیسم (در اینجا اقتصادگرایی)، اهمیت یک دید فراگیر را برای دستیابی به اهداف بلند مدت طبقه کارگر مورد اشاره قرار می‌دهد. پنجاه صفحه آخر این کتاب بیشتر به مختصات و مشخصات سازمان مورد اشاره لنین از نظر ساختمان و کارکردهای درونی مربوط می‌شود که ما از این موضوع به آن علت که این سازمان با توجه به مشخصات، بافت سیاسی و ... هر کشور می‌تواند متفاوت باشد و از یک قاعده کلی پیروی نمی‌کند و بحث‌ها گاهی بسیار ریز شده‌اند، می‌گذریم.

در پایان باز هم به ضرورت بازخوانی «چه باید کرد؟» تاکید می‌نماییم. این بازخوانی در صورتی که با تداعی شرایط ایران (مثلاً قضیه کردستان و میزان آگاهی کارگران در سایر قسمت‌های کشور، مسئله جدا شدن از طبقه و ...) همراه باشد، می‌تواند به بسیاری از سئوالات جنبش فعلی پاسخ دهد.

پسگفتار

اما سخنی با رفقا!

دوستان! فراموش کرده‌اید که لنین در این کتاب هم تاکید می‌کند، هدفش از تاسیس حزب کارگری، رفتن به درون طبقه و ارتباط تنگاتنگ با طبقه است.

فراموش کرده‌اید که پی‌گرفتن خواستی که به حق بایستی از خواست‌های اصلی طبقه کارگر باشد، در هنگامه‌ای که بیرون و جدا از طبقه ایستاده‌اید و در جمعی آکادمیستی فریادش می‌کنید، حاصلی در بر نخواهد داشت.

فراموش کرده‌اید که ترم «چپ رادیکال» برای چه استفاده شد! هدف از آن نه تبدیل شدن به سکتی جدا از طبقه که معنا و مفهوم خاصی در خود مستتر داشته باشد، که تنها مرزبندی با آن دسته دومی بود که در ابتدای مقاله ذکرش رفت.

فراموش کرده‌اید که اینک نه تنها معضلی از چپ کارگری و نه چپ دانشگاهی حل نکرده‌اید که با تبلیغ آن‌چه به علت نداشتن پایگاه درون طبقاتی، جدا از طبقه ایستاده است، خود به دسته‌ای خطرناکتر از دسته فوق تبدیل شده‌اید.

فراموش کرده‌اید انتقاد شما به بدنه‌ای از چپ است و نه واژه چپ کارگری و اصرار بر ترم چپ رادیکال. با وضعیت فعلی نه تنها در بلند مدت کاری از پیش نخواهید برد که در کوتاه مدت نیز چپ را لوس خواهید کرد.

فراموش کرده‌اید که هیجان گم‌شده شما نه در شیوه راستین و البته سخت کار چپ که در جای دیگری نهفته است. آری فراموش کرده‌اید و به همین جهت هیجان آفرینی دروغین در پیش گرفته‌اید که البته اذعان داریم در آن‌چه امروز پیش گرفته‌اید، هیجان بیشتری نسبت به زندگی عینی و شرایط اجتماعی طبقه کارگر نهفته است. اما در نهایت و در وضعیت فعلی نمی‌توانیم شما را مدافع و در خط طبقه کارگر بدانیم.

نوشته شده در شنبه بیست و نهم اردیبهشت 1386 ساعت توسط | [یک نظر](#)